

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

میر حسین مهدوی

شهروندان درجه یک، شهروندان درجه دو...

نگاهی شتابزده به کتاب "ما باشندگان دیرینه این سرزمین"

"ما باشندگان دیرینه این سرزمین" کتابی است که می تواند خواننده بی طرف را هم خوشحال کند و هم اندوهگین. این اولین کتابی است که از یک هموطن خود در باره هموطنان هندو و سیک می خوانم. خوشحالم از اینکه سرانجام نویسنده ای از تبار " منشی نندلال گویا" لب به سخن گشوده است. این کتاب در تلاش است تا نوری، هرچند کم رنگ، به سمت تاریک ترین بخش از تاریخ سیاسی- اجتماعی کشور ما بتابد. تولد این نور عزیز را تبریک باید گفت و حضورش را با صدا و سرود گرامی باید داشت.

گفتم که این اولین کتاب از یک نویسنده افغان است که در این خصوص می خوانم. اگر کتاب دیگری - در جهان معاصر - و از هموطن دیگری نیز در همین موضوع منتشر شده است و من از خواندن آن محروم مانده ام، از نا آگاهی ام به خدا پناه می برم و از خوانندگان خوب این نوشته عذرخواهی می کنم. اما تاجائی که این حقیر می داند این نخستین تلاش مکتوب در این وادی است. به همین دلیل و با تمام وجود "ایشرداس" عزیز را در آغوش گرفته و کتاب زیبایش را به او و به همه بیدار دلان هندو- سیک- مسلمان و نا مسلمان کشور تبریک می گویم.

این کتاب دارای ۱۸۲ صفحه بوده که مطالب آن در چهار فصل (بخش) تنظیم شده است. گذشته هندوان و سکها، معابد و درمسال ها، برخی از ناموران هندوان و سک ها و سرانجام فصلی با عنوان تصاویر برخی از رهبران افغانستان معاصر.

با این مقدمه مختصر نکات چندی را می خواهم با مؤلف این کتاب عزیز و شما خوانندگان گرامی در میان بگذارم. ۱- چنان به نظر می رسد که کتاب "ما باشندگان..." یک کتاب تاریخی- مذهبی است. در رویکرد تاریخی مؤلف کتاب می کوشد تا با ارایه اسناد تاریخی و شرح وقایع و حوادث گذشته های دور و نزدیک، حضور تاریخی برادران و خواهران هندو و سیک در افغانستان را ثابت کند. رویکرد مذهبی این کتاب نیز تلاشی است برای معرفی این دو مذهب، آداب و شعائر آن و معابد و زیارت گاه های آن در سراسر افغانستان.

عنوان کتاب "ما باشندگان دیرینه این سرزمین" نیز نشان می دهد که مؤلف محترم رویکرد تاریخی به این قضیه را بسیار پر اهمیت می داند و در پی آنست که در سراسر کتاب به یک مسأله اشاره کند و یک مسأله را ثابت کند. آقای

"داس" حتی وقتی نام زیارتگاهها و توضیحات مربوط به آن را می آورد، سعی می کند صرفاً یک زائر هندو نباشد. او تلاش می کند شبیه یک باستان شناس، قدمت معابد هندوها-سک ها را بیشتر و زود تر از ارزشمندی های مذهبی شان نشان دهد. وی می خواهد به کمک معابد و زیارت خانه ها به این پرسش پاسخ مستدل و منطقی بدهد که " آیا هندوها و سیک ها باشندگان اصلی افغانستان بودند؟".

اصلاً تمامی این کتاب پاسخ مستقیم و غیر مستقیم به این پرسش است. درست به همین دلیل یک پرسش دیگر ممکن است در ذهن خواننده مطرح شود "چرا پرسش نخست اینهمه برای مؤلف اهمیت دارد؟". آیا حساسیت آقای "داس" در برابر پرسش نخست را می توان صرفاً یک حساسیت علمی در مورد بیان واقعیت تاریخی دانست؟ به نظر من حساسیت فراوان آقای "داس" علاوه بر اینکه می تواند یک حساسیت علمی باشد، حساسیتی است برخاسته از نگرانی شان نسبت به هویت جمعی و قومی ایشان. به عبارت دیگر قدمت زیست اقوام هندو-سیک از آن روی اهمیت خاص یافته است که با زیست امروزی آنان ربط مستقیم دارد. دفاع از حق زیستن (حق برابر زیستن با دیگر هموطنان) آقای "داس" را به کاوش برای نشان دادن حضور تاریخی هندوان و سیک ها در افغانستان واداشته است.

اگر این کتاب را صرفاً کتابی بدانیم که در صدد افزایش معلومات ما نسبت به هندوها و سیک های افغانستان است، در آن صورت اهمیت این کتاب را به درستی در نیافته ایم. به نظر من کتاب آقای "داس" را باید کتابچه ای بدانیم که در صدد قلقلک دادن وجدان جمعی مردم افغانستان است. آقای "داس" آدم بسیار با حیا و متشخصی است و نخواست به باعث شرمندگی بعضی از مخاطبان خود شود. تنها خواسته است زنگ بیداری وجدان جمعی را به صدا در آورد تا گذشته را عبرتی برای آینده بسازند. آقای "داس" در سراسر این کتاب، با همان حیا و فروتنی خاص خودش نشان می دهد که "ما افغانیم، ما افغان بوده ایم". این تلاش قطعاً پاسخی است به یک صدای متکبرانه و منکرانه که زیست تاریخی اقوام غیر مسلمان در افغانستان را انکار می کند.

۲- فروتنی فراوان مؤلف و همچنین البته عوامل زیاد تاریخی و اجتماعی باعث آن شده است که کتاب "ما باشندگان..." به صورت تلاشی یکسره تدافعی و محتاطانه تجلی کند. تلاشی با هدف اثبات مسأله ای که چندان احتیاج به اثبات ندارد. این کتاب تلاش می کند تا به مسلمانان افراطی توضیح دهد که هندوها و سیک ها، هر چند مسلمان نیستند اما افغان هستند. به عبارت روشن تر آقای "داس" تلاش می کند به هموطنان مسلمانانش توضیح دهد که ملیت چیزی غیر از مذهب است. یک نفر ممکن است افغان باشد، اما مسلمان نباشد. به نظرمی رسد نسبت بین مذهب و ملیت یک امر بسیار سیاسی است. حداقل ۱۴ قرن تاریخ کشور ما گواه این مسأله است. مذهب همواره به عنوان یک امتیاز (مثبت یا منفی) مطرح بوده است. هزاره ها می توانند مثال خوبی در این مورد باشند. این ملیت، هم به مذهبی غیر از مذهب رسمی کشور پایبند بودند و هم از نظر نژادی با پشتون ها و تاجیک ها تفاوت داشتند. به عبارت روشن تر، هزاره ها گروهی از مسلمانان بودند که هم ملیت و هم مذهب شان با ملیت و مذهب رسمی کشور تفاوت داشت. این تفاوت توانست دلیل موجهی را برای اعمال تبعیض بدست هیأت حاکمه بدهد. به همین دلیل از نظر هیأت های حاکمه افغانستان و برای حتی قرن های متمادی شیعه کافر و هزاره خارجی بود.

از برادر خوبم آقای "ایشر داس"، نویسنده کتاب "ما باشندگان دیرینه..." می پرسم که اگر ملاعمر، به عنوان افراطی ترین مسلمان هموطن شما، در خلوت خود مراجعه کند آیا اعتراف خواهد کرد که هندوها و سیک ها جزو باشندگان اصلی افغانستان هستند؟ به نظر من بی تردید پاسخ این سؤال مثبت است.

سخن من اینست که این اعتراف ها – اعتراف صداقمدان به اصلیت شما - ولو صورت هم بگیرد، مشکلی از مشکلات شما را حل نخواهد کرد. طالبان در آخرین رنگ کاری شان، شما را با رنگ زرد از پیکرما - که در آن روزگار رنگ ما نیز سیاه بود- جدا کردند. اما در این جدا کردن ها- هرچند غیر انسانی و سیاه و تلخ- تن به پذیرش یک واقعیت داده بودند که آنهم پذیرفتن ملیت شما بود. مطمئن باشید که اگر آنان واقعاً به افغان بودن شما شک داشتند سرنوشت برادران و خواهران هندو-سیک به شکل دیگری رقم می خورد. برادرم! رنگ زرد نشانه تبعیض بود نه انکار.

و به همین دلیل وظیفه شما و من، مبارزه با تبعیض است نه رفع انکار. برای قدرت حاکمه افغانستان انکار لفظی اصلیت شما نه خردمندانه بوده و نه حتی لازم. مسأله اصلی نه انکار لفظی بلکه انکار عملی است. به شما گفته اند که "هندوها و سیک های محترم شما افغان هستید. اتفاقاً افغان های اصیل هم هستید. به اندازه عمر "کوه بابا" در افغانستان تاریخ و ریشه دارید. اما چون متأسفانه مسلمان نیستید نمی توانید حقوق برابر با دیگر افغان ها را دارا باشید".

۳- گاهی این پرسش ذهنم را می آزارد که چرا به جای آقای "داس"، کسی دیگر- هرکسی که هندو یا سیک نباشد- این کتاب را تألیف نکرده است؟ آیا قضیه را آنچنان که آقای "داس" می فهمد من نمی توانستم بفهمم؟ آیا تهیه اسناد تاریخی برای من ناممکن بود ولی برای آقای "داس" ممکن و میسر؟ آیا برای نوشتن در مورد هندوها و سیک ها حتماً باید یا هندو باشی یا سیک؟ آیا واقعیت های هندو بودن- سیک بودن در افغانستان را به درستی نمی توان فهمید مگر اینکه هندو یا سیک باشی؟ چرا مشکل هویتی هندوها- سیک ها مرا به عکس العمل جدی وا نمی دارد اما آقای "داس" را بله؟ این سؤال ها هم سمج اند و دشوار و هم احتمالاً هرچه بیشتر به آن بیندیشیم کمتر از خودمان خوشمان می آید؟

۴- یک ویراستار خوب می تواند این کتاب را بسیار زیباتر و پرحلاوت تر از آنچه که هست به خوانندگان عرضه کند. نویسنده به دلیل دلبستگی شدیدی که به اثر خود دارد عموماً فاقد توانائی لازم برای ایجاد جرح و تعدیل ادبی در آن می باشد. نویسنده در سراسر کتاب با اثر خود، در فضای صرفاً یک دست و خودی نفس می کشد. یعنی مؤلف در تمام طول و عرض کتابش تنهاست. کسی باید بیاید و آئینه ای روبروی مؤلف بگذارد تا او بتواند چیزها را ببیند. دیدن چیزها بر اثر دیدن دایمی اثر – در کتاب آقای "داس" موضوع هویت هندوها و سیک ها در افغانستان- از دید مؤلف ناپدید می شوند.

به هر حال کتاب "ما باشندگان..." به یک ویراستاری بسیار جدی ضرورت دارد. در این زمینه به سه مثال بسنده می کنم: مثال یک:

"در آن هنگام یک گروهی به آئین اصلی شان یعنی هندوئیزم معتقد ماندند" (از مقدمه پاراگراف دوم). مثال دو: "معبد آسمائی که در آن هنگام به قله کوه آسمائی قرار داشت، از گزند سالم ماند..." (صفحه ۲۱ پاراگراف سوم). مثال سه:

"مادامیکه به سن بیست و چهار سالگی رسید، گذاشتش، با دوستانش بیرون بیاید" (ص ۵۰). ناگفته پیداست که در مثال اول یا باید "یک" را حذف کنیم و یا "ی" وحدت را از آخر کلمه "گروهی". وقتی هردوی آنها باهم در یک جمله بیاید یکی شان اضافی است. در مثال دوم نیز که یک جمله دو بخشی است در بخش نخست حرف اضافه "روی" و در بخش دوم کلمه مانند "حوادث" حذف شده و این حذف ها به سیالیت و زیبایی آن آسیب وارد کرده است. در مثال سوم نیز ساختار جمله بهم ریخته است و باید جای ارکان جمله به دقت مراعات شود.

یک ویراستار می توانست تمامی این ایراد های کوچک را برطرف کند و شیرینی خواندن این کتاب را در کام خوانندگان صد برابر نماید.

در مورد فصل بندی کتاب نیز تنها می توانم بگویم که فصل چهار این کتاب بود و نبودش هیچ تاثیری بر کلیت کتاب و موضوع آن ندارد. به جای این فصل بی ربط، می شد عکس هائی از زندگی، عبادت و ... هندوها و سیک ها را نشر کرد که مرتبط با موضوع اصلی کتاب نیز بود.

۵- با همه این سخنان و با تمامی تلخ گوئی هایم، باید صادقانه اعتراف کنم که این کتاب آغاز مبارکی است برای همه روشنفکران افغان. این آغاز مبارک را باید جدی تر بگیریم.

با احترام

میرحسین مهدوی

چهاردهم فبروری دوهزاروده

همیلتون کانادا